

مفهوم

حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی

از دیدگاه امام خمینی (ره)

..... □ عبدالوهاب فراتی

۱- حکومت اسلامی

با شعله‌ور شدن زبانه‌های نهضت اسلامی، «بر چیده شدن نظام شاهنشاهی»، «انقراض دودمان پهلوی، در کنار «کوتاه کردن دست ایادی چپ و راست از کشور»،^(۱) به عنوان اهداف اولیه و سلبی انقلاب مطرح شدند. اگرچه در آستانه پیروزی نهضت، زمزمه «شاه سلطنت کند نه حکومت» بارها و بارها به رهبر نهضت و سایر دست اندرکاران آن توصیه می‌شد، و پاره‌ای از رجال ملی و سیاسی نیز به منظور قبولانیدن چنین پیشنهادی در مسیر تهران-پاریس رفت و آمد می‌کردند، اما حرکت توفنده مردم و نیز ایستادگی امام خمینی، تردیدی در حقانیت اهداف سلبی انقلاب به جای نگذاشت و نهضت تا سرنگونی سلطنت، ادامه یافت. مهمترین موضوعی که از این پس برای همگان سؤال برانگیز شد، این بود که هدف ایجابی انقلاب در باب ساختار قدرت چیست؟ و امام خمینی چه نوع حکومتی بر ویرانه‌های سلطنت ایرانی، بنا خواهد کرد؟

آنچه مسلم به نظر می‌رسید، این بود که بنا به گفته امام، «رژیمی بر قرار خواهیم کرد که به هیچ وجه، یک رژیم سلطنتی، نیست.»^(۲) و از خصلتها و معایب ذاتی و عرضی آن نیز به دور است. اما اینکه رژیم بدیل، چه نام دارد؟ از چه ویژگیهایی برخوردار است؟

قدرت در آن چگونه توزیع می‌شود؟ نقش مردم در آن چه خواهد شد؟ غایات آن چیست؟ چه تفاوتها و تمایزاتی با انواع و اشکال حکومت دارد؟ آیا مشابهی در بین نظامهای موجود دارد؟ و بالاخره اینکه آیا خلافت اسلامی دوباره احیا می‌گردد یا نه؟ اینها سؤالاتی بودند که به کرات از امام در دوران اقامتشان در پاریس، پرسیده می‌شد و ایشان نیز مواضع خود را در این موارد توضیح و تبیین می‌نمود. هدف ایجابی انقلاب اسلامی تا ۲۲ مهر ماه ۱۳۵۷ بر پایی «حکومت اسلامی» و یا در تعبیری دیگر از امام، «حکومت عادلانه اسلامی»^(۳) بود. و مراد کلی ایشان از آن، اجرای احکام شریعت و بر پایی عدالت با الگوی پیامبر(ص) و امام علی(ع) در مدینه و کوفه است. حکومت اسلامی، لفظی کلی، عام و مجمل است و تاب معانی مختلف و قالبهای متفاوت سیاسی را دارد. با این همه به نظر می‌رسد که این واژه، بیش از آنکه به قالب قدرت، مشعر باشد، به غایت و وظیفه دولت اشاره دارد. در واقع، عدالت، مهمترین غایتی است که امام خمینی برای دولت دینی ترسیم می‌کند و بدون آن، نام «دولت دینی» بر آن نمی‌نهد. علاوه بر این، عدالت، مقدمه اجرای شریعت است و تا آن هدف تأمین نگردد دولت دینی از وظیفه اجرای شریعت باز می‌ماند.

اما اینکه آیا جمهوری اسلامی، حکومت مشروطه، ولایت فقیه و یا حتی خلافت اسلامی، حکومت گذار و واسطه نیل به حکومت عادلانه اسلامی است؟ واژه مذکور چنین ساختارهایی از خود بر نمی‌تاباند. به همین دلیل است که امام خمینی در یک جا حکومت اسلامی را نه مشروطه سلطنتی و نه جمهوری؛ بلکه همان ولایت فقیه می‌داند.^(۴) و در جایی دیگر، جمهوری اسلامی را به حکومت اسلامی ترجمه می‌کند.^(۵)

با توجه به آثار امام خمینی، «حکومت اسلامی» در دو قالب: (۱) ولایت فقیه و (۲) جمهوری اسلامی تبلور می‌یافت. آنچه مسلم است، آن است که طرح اندیشه ولایت فقیه نزد ایشان، تقدم زمانی دارد و یک دهه قبل از جمهوری اسلامی، تبیین شده است. «جمهوری اسلامی» برای نخستین بار در ۲۲ مهر ماه ۱۳۵۷ در مصاحبه امام با خبرنگار فیگارو مطرح گردید و تا این زمان، در کلمات ایشان مسبوق به بیان نبود. با این

همه، جمهوری اسلامی تقدم وجودی بر ولایت فقیه دارد و ولایت فقیه - نه نظارت او - پس از استقرار جمهوری اسلامی رسمیت یافته است. اما اینکه چرا امام در آستانه سرنگونی رژیم سلطنتی، در بیانات خود به فلسفه تغییر حکومت اسلامی از ولایت فقیه (مطرح شده در سال ۴۸) به جمهوری اسلامی اشاره نکرده است؟ سؤالی است که در مباحث آینده به آن خواهیم پرداخت. با عنایت به این مطلب که این نوشتار، اندیشه سیاسی امام را در بستر رخداد انقلاب اسلامی دنبال می‌کند، به ناچار از دولتی سخن گفته، می‌شود که جایگزین رژیم سلطنت پهلوی شده است. البته این، به مفهوم حذف تقدم تاریخی ولایت فقیه نیست و رابطه و چالش اش با جمهوری اسلامی باید در بحثی دیگر مورد مطالعه قرار گیرد.

۲- جمهوری اسلامی

امام خمینی در بدو ورود به فرانسه، در پاسخ به این که «عمل شما دارای چه جهتی است و چه رژیمی را می‌خواهید جانشین رژیم شاه کنید؟»^(۶)، برای اولین بار نوع حکومت اسلامی را جمهوری اسلامی معرفی نمود و بدین ترتیب، منشاء سؤالات متعددی درباره معنای جمهوری اسلامی، نقش مردم در آن، مقایسه آن با حکومت‌های اسلامی از قبیل عربستان و لیبی، مقایسه آن با دیگر جمهوری‌های دنیا از قبیل جمهوری‌های سوسیالیستی و جمهوری دمکراتیک، نحوه فعالیت احزاب سیاسی چپ، نقش روحانیون و علمای مذهبی در جمهوری اسلامی، نقش امام خمینی و جایگاه ایشان در کادر رهبری، مقایسه قانون آن با قانون اسلامی مشروطه، میزان آزادی‌های مردم و رابطه آن با دیگر کشورهای جهان، گردید.

این مطلب که چگونه امام خمینی به «جمهوری اسلامی» رسیده است؛ چندان معلوم نیست. به نظر می‌رسد مراد ایشان از این ترکیب نسبتاً نامأنوس، رژیمی است که از تمام صفات سلطنت به دور باشد. در واقع، اگر عیوب ذاتی و عرضی سلطنت (پهلوی) را در بی‌اعتنایی به حقوق مردم و بی‌تعهدی اش به شریعت اسلام خلاصه کنیم؛ نفی آنها و تأسیس دولتی که به طور ایجابی واجد آن صفات باشد، قطعاً به جمهوری اسلامی،

ترجمان و فرجام می‌یابد. به دیگر سخن جمهوری اسلامی، در اندیشه سیاسی امام، آلترناتیو منطقی و بلافصل ایرادات ایشان به سلطنت است.^(۷) هر چند بنا به گفته امام، «جمهوری اسلامی» نظیری در جهان سیاست ندارد^(۸) اما ترکیبی است که به قالب حکومت اسلامی و محتوای آن اشاره دارد. ایشان در پاسخ به سؤال خبرنگار فاینشال تایم انگلیس که پرسید، «دنیای غرب شناخت صحیحی از حکومت اسلامی» شما ندارد، می‌فرماید: «ما خواستار جمهوری اسلامی می‌باشیم. جمهوری، فرم و شکل حکومت را تشکیل می‌دهد و اسلامی یعنی محتوای آن فرم، که قوانین الهی است.»^(۹)

از این رو، جمهوری اسلامی به دو جزء، تجزیه می‌شود که در ذیل به بررسی جداگانه آنها می‌پردازیم:

الف - جمهوریت:

۱) در اندیشه سیاسی امام «شکل حقوقی رژیم»^(۱۰) مقصود بالعرض است و محتوای آن اصالت دارد. اینکه چه قالبی برای رسیدن به محتوا لازم است و چگونه قدرت باید توزیع گردد، وابسته به «شرایط و مقتضیات جامعه»^(۱۱) می‌باشد که توسط خود مردم تعیین می‌شود. با این همه، به نظر امام خمینی، «جمهوری» بهترین قالبی است که ما را به «محتوای اجتماعی رژیم سیاسی آینده و ترقی جامعه»^(۱۲) می‌رساند و نسبت به تشکیل حکومت اسلامی، امیدوار می‌نماید. در درجه بعد، جمهوری تنها یک پیشنهاد است و امام خمینی قصدی بر تحمیل آن بر ملت ایران ندارد و آن را به رفراندوم می‌گذارد؛ در عین حال که معتقد است مردم به پیشنهادش رأی منفی نخواهند داد.

«هدف شما فقط سرنگونی شاه نیست؛ بلکه از بین بردن رژیم شاهنشاهی است. اما به عقیده شما چه چیزی باید به جای آن بنشیند؟ یک دمکراسی پارلمانی؟ یک دمکراسی خلقی از نوع مارکسیستی آن؟ یا یک حکومت خدایی آنطور که حضرت محمد (ص) فرموده است؟»:

«تعیین نظام سیاسی با آراء خود مردم خواهد بود...»^(۱۳) ما نظام جمهوری را به آرای عمومی می‌گذاریم...^(۱۴) چون ملت، ملت مسلم است و ما را هم خدمتگذار خود می‌داند، از این جهت حدس می‌زنم به پیشنهاد ما رأی

دهد.» (۱۵)

۲) علاوه بر اینکه تعیین نوع حکومت جزء حقوق ملت است، جمهوری اسلامی نیز که با آرای عمومی آنان ایجاد شده است، باید در کلیه اموراتش متکی بر مردم باشد. از این رو، مراد از جمهوریت در اندیشه امام خمینی، تکیه بر اکثریت مردم است: «در این جمهوری یک مجلس ملی مرکب از منتخبین واقعی مردم، امور مملکت را اداره خواهند کرد.» و بدین طریق بر تمامی امور جامعه نظارت خواهند کرد.

۳) مداخله مردم در سرنوشت خویش، در نظام جمهوری، با انتخاب رئیس جمهور و نمایندگان مجلس ملی پایان نمی‌یابد و نظارت بر عملکرد آنان - و در شرایطی - عزل آنها ادامه می‌یابد: «در جمهوری، حق است و مردم می‌توانند بگویند نه، تو غلط کردی برو دنبال کارت» (۱۶)

البته اگر پسوند این جمهوری، اسلامی باشد، نه دمکراتیک یا سوسیالیست، عزل اصحاب قدرت راحت‌تر است؛ چراکه زمامداران در اسلام دارای شرایط ویژه‌ای هستند که اگر آنها را در ادامه کار از دست دهند، خود به خود منغزل می‌گردند و نیازی به اجتماع مردم جهت برکناری آنها نیست:

«اگر جمهوری، اسلامی باشد که دیگر واضح است. برای اینکه اسلام برای آن کسی که سرپرستی برای مردم می‌خواهد بکنند، ولایت بر مردم دارد؛ یک شرایطی قرار داده است که وقتی یک شرطش نباشد، خود به خود ساقط است، تمام است، دیگر لازم نیست که مردم جمع بشوند... رئیس جمهور اسلام اگر یک سبیلی بیجا به یک نفر بزند، ساقط است، تمام شد ریاست جمهوری.» (۱۷)

۴) با توجه به سه بند مذکور، جمهوری در اندیشه امام خمینی، به همان معنایی است که در همه جا وجود دارد. ایشان در پاسخ به سؤال خبرنگار لوموند که پرسیده بود «حضرتعالی می‌فرمائید که بایستی در ایران جمهوری اسلامی استقرار پیدا کند و این برای ما فرانسویها چندان مفهوم نیست؛ زیرا که جمهوری می‌تواند بدون پایه مذهبی باشد، نظر شما بر پایه سوسیالیسم است؟ مشروطیت است؟ بر انتخاباتی استوار است؟

دموکراتیک است؟ چگونه است؟» فرموده بودند:

«اما جمهوری، به همان معنایی که همه جا جمهوری است، اینکه ما جمهوری اسلامی می‌گوئیم، برای این است که هم شرایط منتخب و هم احکامی که در ایران جاری شده، اینها بر اسلام متکی است؛ لکن انتخاب با ملت است. طرز جمهوری هم همان جمهوری است که همه جا هست.»^(۱۸)

اما اینکه چگونه اسلامی بودن در کنار مفهوم جمهوری که در همه جا هست، ترکیب می‌یابد و حق با تکلیف تعامل می‌کند؛ در جای خود باید مورد مطالعه قرار گیرد. در عین حال، امام خمینی معتقد بود که جمهوری اسلامی مدلی از حکومت است که مشابه خارجی ندارد^(۱۹) و پس از استقرار و موفقیت واقعی، مفهومش هویدا می‌گردد.

۵) آزادی از حقوق مردم است و نظام جمهوری نیز باید مبتنی بر آن باشد. از این رو، اظهار عقیده آزاد است.^(۲۰) احزاب آزادند که با ما یا هر چیزی مخالفت کنند به شرط اینکه مضرّ به حال مملکت نباشد.^(۲۱) دمکراسی اسلام کاملتر از دمکراسی غرب است.^(۲۲) در جمهوری اسلامی، استبداد و دیکتاتوری وجود ندارد،^(۲۳) هر فردی حق دارد که مستقیماً در برابر مسؤولین جمهوری بایستد و از آنها انتقاد کند:

«نظرتان درباره فعالیت احزاب سیاسی چپ، بدون اتکا به هیچ قدرت

خارجی در چار چوب حکومت جمهوری اسلامی چیست؟

در جمهوری اسلامی هر فردی از حق آزادی عقیده و بیان بر خوردار خواهد بود و لکن هیچ فرد یا گروه وابسته به قدرتهای خارجی را اجازه خیانت نمی‌دهیم... آیا با تشکیل اتحادیه‌های کارگری در چار چوب حکومت جمهوری اسلامی موافقید؟... در جمهوری اسلامی به آنها حق داده می‌شود که به هر شکل ممکن به دور هم جمع شوند و مسایل و مشکلات خود را بررسی کنند و در نتیجه دولت را در جریان مسایل خود قرار دهند و نیز از حقوق صنفی خود دفاع کنند.»^(۲۴)

۶) جمهوری اسلامی، حکومتی مستقل است، وابسته به شرق و غرب نیست،

سیاستهای آن را اجانب تعیین نمی‌کنند.^(۲۵)

ب) اسلامی بودن حکومت:

(۱) به گفته امام خمینی:

«اساس این نهضت از دو جا سر چشمه گرفته است؛ یکی از شدت فشارهای خارجی و داخلی... و یکی دیگر، آرزوی ما برای یک حکومت اسلامی و یک حکومت عدل که یک رژیمی در مقابل رژیمهای طاغوتی دیگر باشد و ما مسائل اسلامی را مثل صدر اسلام در ایران پیاده کنیم.»^(۲۶)

اما اینکه آرزوی تشکیل حکومت اسلامی در چه ترکیبی با «جمهوری» دست یافتنی است؛ پاسخ امام با دیگران متفاوت است. به عقیده ایشان، «جمهوری مطلق باشد یا جمهوری دمکراتیک یا جمهوری اسلامی دمکراتیک، همه اینها غلط است.»^(۲۷) «آنچه مورد قبول ما و مردم است، تنها جمهوری اسلامی است نه یک کلمه زیاد و نه یک کلمه کم»^(۲۸) «هیچ یک از مدلهای مذکور نمی توانند جانشین کار آمدی برای رژیم سلطنت (پهلوی) به حساب آیند. حتی اگر «اسلام» نه «اسلامی» را کنار جمهوری گذاشتند، بدانید که می خواهند شما را بازی دهند.»

اصرار امام خمینی بر حفظ ترکیب «جمهوری اسلامی» و ایستادگی ایشان در قبال پیشنهادات بدیل، معلول دغدغه‌ها و واژه‌هایی است که در ذیل به آنها اشاره خواهیم کرد:

اول اینکه، امام معتقد بود که مخالفین «جمهوری اسلامی» بیش از آنکه دلشان برای دستیابی به شرایط دمکراتیک بپد؛ از اسلام می ترسند و در لوای چنین الفاظی، حذف ضمنی محتوای اسلامی، نظام جدید التأسیس را پی می جویند.

«از آن اولی که صحبت جمهوری اسلامی شد، اینها شروع کردند به کار شکنی... به اینکه ما هم بگوئیم جمهوری، اسلامی اش چیست؟ و عجب این بود که (می گفتند) ملت ما (هم) جمهوری می خواهد. جمهوری اسلامی یعنی چه؟! تا اینکه نگذارند اسلام پایش تو کار بیاید. اگر جمهوری اسلام باشد، جمهوری، همه کاری می شود با آن کرد. اما اگر جمهوری اسلامی باشد، اسلام نمی گذارد کسی کاری بکنند. یک دسته دیگر تراشیدند، بگویند: جمهوری

دمکراتیک، باز از اسلامش فرار می‌کردند، یک دسته سومی هم که یک خرده می‌خواستند نزدیکتر بشوند و بازی بدهند ما را، گفتند جمهوری اسلامی دمکراتیک. این هم غلط بود. ما همه اینها را گفتیم ما قبول نداریم.»^(۲۹)

دوم اینکه، در قبال روشنی مفهوم اسلامی بودن جمهوری، دمکراتیک یا دمکراسی معنای واضحی ندارد: «دمکراتیکی که در طول تاریخ، پیراهنش»^(۳۰) را مرتب عوض کرده و معانی مختلفی به خود گرفته است، نمی‌تواند محتوای نظام ما قرار گیرد. «ما دمکراتیک سرمان نمی‌شود؛ برای اینکه دمکراتیک در عالم، معانی مختلفی دارد»؛^(۳۱) «در امریکا یک مفهوم دارد و در شوروی مفهومی دیگر، افلاطون یک چیز می‌گفت و ارسطو چیز دیگر.»^(۳۲)

سوم اینکه، در کجای دنیا واقعاً به دمکراسی عمل شده است که این چنین، اینها از آن حمایت می‌کنند: «اینها نمی‌فهمند که این همه دمکراسی که در عالم معروف است، کجاست؟ کدام مملکت را شما دارید؟ این ابرقدرتها کدام یکی شان به موازین دمکراسی عمل کرده‌اند.»^(۳۳)

«من از اول فریاد زدم که ما همین دو کلمه را می‌خواهیم؛ جمهوری اسلامی. اگر دیدید یک کلمه‌ای اضافه شد، بدانید مسیرشان با شما مختلف است... ما این همه فداکاری کردیم... برای این بود که اسلام را می‌خواستند، آنی که این نهضت را پیش برد، آنی که می‌گفت من شهادت را فوز می‌دانم، شهادت را برای دمکراتیک فوز می‌داند؟!»^(۳۴)

۲- حال که معلوم شد الفاظی از قبیل دمکراتیک و دمکراسی، مفهوم روشنی ندارند. «قبولش نمی‌کنیم، ما آنکه پیش مان مطرح است، اسلام را می‌شناسیم؛ یعنی می‌دانیم که احکامش چیست و چه وضعی دارد و جمهوری هم اسمش را می‌دانیم، می‌دانیم چیست.»^(۳۵)؛ از این رو، جمهوری اسلامی، حکومتی است متکی بر ضوابط اسلامی. قانون اساسی آن اسلام است، مجری احکام اسلام است. متصدیان آن، حائز شرایط معین شده‌ای در اسلام هستند.^(۳۶) خطوط کلی این حکومت، اصول مسلم اسلامی است که در قرآن و سنت و سیره معتبر پیامبر گرامی اسلام و اهل بیت علیهم السلام بیان

شده‌اند:

«جمهوری اسلامی، یک لفظی نیست که محتوا نداشته باشد. یک لفظی است که باید محتوا داشته باشد و محتوایش هم این است که تمام دستگاه‌های دولتی و ملی و تمام قشرهای کشور، اسلامی بشود. اگر نباشد مثلاً دادگستری اسلامی نباشد، مالیه اسلامی نباشد، هر جا دست بگذارید اسلامی نباشد؛ این شکست نهضت است و بدتر از اول است. برای اینکه با رژیم شاهنشاهی و طاغوتی، خلاف اسلام بود، حالا با جمهوری اسلامی خلاف اسلام است و این دو تا خیلی فرق دارد.»^(۳۷)

و در جایی دیگر می‌افزاید:

«مملکت، وقتی مملکت اسلامی است که تعلیم اسلام در آن باشد. اگر تعلیم اسلامی در آن نباشد، اسلامی نیست. هر چه ما بگوئیم جمهوری اسلامی؛ جمهوری اسلامی، لفظ نیست. با رأی ما جمهوری اسلامی تحقق پیدا نمی‌کند. بله رژیم رسمی جمهوریت می‌شود؛ لکن اسلامی نمی‌شود، مگر آنکه احکام اسلامی در او جاری بشود. با جریان قانون اساسی هم اسلام نمی‌شود. با مجلس شورا هم اسلام نمی‌شود. اینها همه مقدمه است. وقتی می‌توانید بگوئید که مملکت اسلامی است، که بازار اسلامی بشود، تهذیب نفس باشد...»^(۳۸)

۳- با این حساب، وجه تمایز حکومت اسلامی با سایر اشکال حکومت، تنها عادل بودن این حکومت نیست. اگر چه عدالت مهمترین غایت دولت است؛ لکن این آغاز راه است. حکومت اسلامی باید در پناه اجرای شریعت، زمینه‌های تهذیب جامعه را فراهم سازد:

«اسلام مثل حکومت‌های دیگر نیست. اینطور نیست که اسلام فرقی با حکومت‌های دیگر این است که این عادل است و آنها غیر عادل... یکی اش همین است... [لکن این] فرق نازلی است و بالاتر از این، چیزهایی است که انسان را رو به معنویات می‌برد. اسلام آمده است که این طبیعیات را بکشد طرف روحانیت، مهار کند طبیعت را به همان معنایی که همه می‌گویند.»^(۳۹)

۴- این محتوا زمانی به دست می‌آید که قید «اسلامی» در کنار «جمهوری» قرار گیرد و بدان عمل شود. در واقع، حکومت اسلامی در قالب «جمهوری اسلامی» نسبت به اجرای شریعت اسلام، به شرط شی می‌شود و تخطی از آن، شکست نهضت اسلامی به حساب می‌آید. این، در حالی است که جمهوری دمکراتیک یا جمهوری دمکراتیک اسلامی، نسبت به اجرای احکام دینی لایشرط بوده و نمی‌توانند ما را به جامعه آرمانی اسلامی رهنمون کنند:

«اگر جمهوری، جمهوری دمکراتیک بود، آن آزادیها به حسب قاعده‌اش هست. هرکس دلش می‌خواهد که دکان شراب فروشی باز کند، باز کند... مراکز فحشاء هیچ مانعی با جمهوری دمکراتیک ندارد. اینها که جمهوری دمکراتیک می‌خواهند، این را خواهند، یک همچو آزادی. ماکه عرض می‌کنیم جمهوری اسلامی، [به] [این] [دلیل] که روی قواعد اسلامی باید باشد.»^(۴۰)

۵- وظیفه علمای اسلام، نظارت بر قوانین است.^(۴۱) شورایی از علماء و دانشمندان اسلامی بر جمهوری اسلامی نظارت می‌کنند.^(۴۲) روحانیت نقش ارشاد و هدایت دولت را بر عهده خواهد داشت.^(۴۳) در مجالس آینده ایران، روحانیون به عنوان عضو کامل یا ناظر، حضور خواهند داشت؛ اما مجالس در انحصار روحانیون نخواهد بود. من در آینده همین نقشی را دارم که الآن دارم، یعنی هدایت، نظارت بر اوضاع و ارشاد و راهنمایی. بنای دخالت در امور را ندارم.^(۴۴) اختیارات شاه را نخواهم داشت.^(۴۵) مقامی را نخواهم پذیرفت.^(۴۶) آنچه صلاح است با مردم در میان خواهم گذاشت و جمهوری اسلامی را به رأی مردم می‌گذارم. «من و سایر روحانیون در حکومت پستی را اشغال نمی‌کنیم. وظیفه روحانیون ارشاد دولتهاست. من در حکومت آینده، نقش هدایت را دارم.»

البته امام خمینی در جایی دیگر نسبت به تغییر ایده‌اش درباره مشاغل دولتی روحانیون، در پاسخ به سؤال خبرنگار فرانس پرس که پرسیده بود: «شما اظهار کردید که مقامات روحانی شیعه قصد ندارند خود حکومت کنند، آیا فکر می‌کنید که مخالفانی سیاسی قادر به کار هستند، بدون اینکه خطر وخیمتر شدن جدی وضع در بین باشد؟» فرموده بود: «در صورتی که شرط فوق را به دست بیاورند، با حمایت مردم و روحانیت،

مخالفی که وضعشان در سؤال بالاگذشت، به این کار قادر می‌شوند.»

آنچه گذشت، مجموعه ویژگی‌هایی بود که حضرت امام برای ترسیم نوعی از حکومت اسلامی، یعنی جمهوری اسلامی بیان فرمودند. این دوره از حیات نهضت اسلامی که به «عصر جمهوریت» شهرت یافته، دوره‌ای است که از ورود امام به پاریس، آغاز و در ۱۳۵۸/۶/۲۸ فرجام می‌یابد. امام خمینی حتی یک بار هم از «ولایت فقیه» سخن به میان نیاورده و به «نظارت فقیه» اکتفا نموده‌اند. ایشان در دو ویژگی از جمهوری اسلامی، صریحاً نکاتی را بیان کرده‌اند که علی‌الظاهر با «ولایت فقیه» سازگار نیست. یکی در ویژگی چهارم جمهوری: «جمهوری به همان معنا که در همه جا جمهوری است. جمهوری اسلامی، جمهوری است مثل سایر جمهورها» واضح است که ولایت انتصابی فقیه، الگویی غیر از الگوی رایج جمهوریت در سراسر جهان است. با این همه، اشاره دیگری از امام خمینی که این جمهوری مشابه خارجی ندارد و بعدها مفهومی روشن می‌شود، ممکن است با ولایت فقیه از خود سازگاری نشان دهد. دیگر اینکه، در ویژگی پنجم اسلامیت که حضرت امام وظیفه خود و سایر متولیان امر دین را نظارت و ارشاد معرفی می‌کند، روشن است که نظارت و ارشاد غیر از ولایت شرعی فقیه است. اما اینکه چرا حضرت امام خمینی در این دوره (۵۶-۵۸) حتی یک بار از ولایت فقیه، سخن به میان نمی‌آورد؛ احتمالات متعددی گفته شده است که در ذیل به توصیف و نقد آنها خواهیم پرداخت.

۱- امام خمینی در آن شرایط حساس نهضت اسلامی، مردم را مهیای پذیرش ولایت فقیه نمی‌دیدند. طرح بی‌موقع آن، چه بسا باعث گریز مردم از حکومت اسلامی و نهضت اسلامی می‌شد. پیشنهاد به رأی گذاردن جمهوری اسلامی، مبتنی بر همین دیدگاه است. در حکومت اسلامی از نوع ولایتی، فقیه ولایت دارد؛ حال آنکه در جمهوری اسلامی، فقیه نظارت دارد. بنابر این، نظر واقعی امام در آن مقطع، جمهوری اسلامی با نظارت فقیه بوده است و در آن مرحله، ولایت فقیه را عملی نمی‌دانسته‌اند. لذا کلیه تعبیر ایشان از جمهوری اسلامی، نظر واقعی و به دور از تقیه، مجامله، مجاز و توریّه است. (۴۷)

۲- امام خمینی از آغاز تا فرجام، قایل به ولایت فقیه بوده است، منتهی در شرایط مختلف زمانی - مکانی بخشهایی از نظریه خود را به مردم اعلام می کرده اند. بر این اساس، نظریه واقعی امام در پاریس (عصر جمهوریت) نیز ولایت فقیه بود، نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد. مواردی که در بیانات ایشان به ظاهر خلاف ولایت فقیه به نظر می رسد، می باید حمل بر تقیه و یا توریه نمود که شرعاً جایز و در شرایطی واجب است. تقیه امام را می توان به تقیه مداراتی یا تقیه خوفی تعبیر کرد. خوف از ادبار مردم از اعانت دین خدا و مدارا با مردم، تا در آغوش اسلام تربیت شوند.^(۴۸)

این نظریه که طرفداران زیادی در بین شاگردان امام خمینی دارد، مبتنی بر یکی از دو تبیین ذیل است:

الف) کلیه آثار امام به دو دسته محکومات و متشابها تقسیم می شوند، آثار مکتوب فقهی ایشان مثل البیع، محکومات و مصاحبه ها و گفتارهای عمومی و شفاهی، متشابها ایشان است که البته باید متشابها را به محکومات برگرداند و آنها را معیار فهم اندیشه سیاسی امام قرار داد. در واقع، «ولایت فقیه» کلیدی ترین محکم در میان محکومات امام است که در سال ۱۳۴۸ به تفصیل درباره آن سخن گفته است. از این رو، تمام گفته ها و مصاحبه های امام در پاریس و تهران در باب جمهوری اسلامی، آزادی، احزاب، حاکمیت ملی و نقش مردم، از حوزه محکومات ایشان خارج اند و باید با عرضه آنها بر ولایت فقیه، مفهومی مجدد و تفسیری دوباره پیدا کنند.

ب) اندیشه سیاسی امام خمینی دارای مفاهیم ثابت و متغیری است که باید از هم بازکاوی شوند. آن بخش از اندیشه سیاسی که در آثار علمی و مکتوب آن حضرت، مستدل و مبرهن است، ثابت و بخشهای دیگر، متغیر به حساب می آیند. در چنین وضعیتی، ثابتات، بر خلاف جریان مغناطیسی، اجزای همنام و همجنس را به خود جذب و ناهمنامان را دفع می کنند. این، همان وظیفه ای است که ولایت فقیه نسبت به اجزای ناهمخوان اندیشه امام، مثل جمهوری اسلامی، به انجام می رساند.

ایراد عمده ای که بر این دو تبیین وجود دارد، آن است که؛

اولاً؛ همه گفتارهای عمومی و شفاهی امام چنین نیستند و نمی توان همه را یکجا متغیر

یا متشابه قلمداد نمود. با اندکی تأمل در مجلدات صحیفه نور، خواننده در می‌یابد که بسیاری از سخنان ایشان، مستدل و مبرهن بوده و با کشف آنی تحت «کبرای کلی نامکتوبی» قرار می‌گیرند. مسلماً خصیصه گفتار و مصاحبه، مانع از آن می‌شود که امام پاره‌ای از ایده‌های خود را مستدل ساخته و یا پیرامون براهین عقلی و نقلی خود به تفصیل سخن بگوید. از این رو، ممکن است اندیشه متأخری، ثابت و محکم و متقدمی، متغیر و متشابه گردد و نتیجه را معکوس سازد.

ثانیاً؛ در صورتی می‌توان اندیشه یک متفکر سیاسی را ثابت و متغیر یا محکم و متشابه تقسیم کرد که کلیت آن در شرایط زمانی واحد و به هم پیوسته‌ای صادر شده باشد. از هم گسیختگی زمانی و تأثیر زمانه بر اندیشه متفکر، مانع از چنین تقسیم و آرایشی می‌گردد. همانطوری که حضرت امام خمینی معتقد به تأثیر زمان و مکان در اجتهادند، مسلماً تغییر شرایط مبارزه، معضلات و مشکلات جدید و نیز استقرار در جغرافیای تفکر مدرن - پاریس - مانع از جذب همانامان و دفع نا همجنسان می‌شود.

ثالثاً؛ تقیه مداراتی یا تقیه خوفیه، در دستگاه اخلاقی امام خمینی نمی‌گنجد و از سیره سیاسی ایشان نزد به دور است. مبارزه با تقیه و صریح با مردم سخن گفتن، از ویژگی‌های مبارزاتی ایشان است که در نزد پاره‌ای از معاصرینش به ندرت یافت می‌شود. در واقع، این همه سخن از جمهوری اسلامی گفتن و اراده غیر واقعی از آن کردن، نامی غیر از تقیه و توریه دارد که نسبت دادنش به امام بسی دشوار است.

۳- هر چند طرح حکومت اسلامی در قالب ولایت فقیه، بر جمهوری اسلامی تقدم زمانی دارد؛ لکن تأخر جمهوری اسلامی در اندیشه سیاسی امام خمینی، نه به مفهوم عملی نبودن ولایت فقیه است و نه محملی تقیه آلود برای آن به حساب می‌آید؛ بلکه هر دو در حوزه متمایز از هم ارائه شده‌اند. عمده مباحث امام خمینی در باب ولایت فقیه که در فاصله ۱۳۴۸/۱۱/۱ تا ۱۳۴۸/۱۱/۲۰ در نجف اشرف ایراد شده است، بیش از آنکه ناظر به «حکومت اسلامی» باشند، ناظر به «حاکم اسلامی» اند. این، در حالی است، که غالب گفتارهای عمومی و شفاهی آن حضرت در عصر جمهوریت، به پروسه حکومت داری در جامعه دینی نظر دارند. در واقع، شرایط طرح ولایت فقیه و جمهوری

اسلامی از یک سو، و نوع مشکله سیاسی در هر دو عصر از سوی دیگر، کاملاً متفاوت است. در دوره اول، امام خمینی در صدد پاسخگویی به این سؤال است که چه کسی باید به قدرت برسد؟ و در عصر غیبت، مشروعیت سیاسی و شرعی از آن کیست؟ در حالی که مشکله جدید امام خمینی، بویژه پس از عزیمت به پاریس و آشنایی با مدل‌های دیگر حکومت، آن است که چگونه باید حکومت بشود؟ «فقیه جامع الشرایط»، پاسخ به پرسش اول امام است و جمهوری اسلامی، پاسخی به سؤال دوم ایشان. از این رو، مباحث امام خمینی در سال ۴۸ بر ادله نقلی و عقلی ولایت «فقیه» و ویژگی‌های بایسته آن متمرکز است و گفت و گوهای ایشان در عصر جمهوریت، بر شیوه‌ای مستقر است که بتواند در سایه آن بین اسلامیت، جمهوریت و نقش سایر نهادهای جامعه مدنی در نظام جدید التأسیس، رابطه و انسجام برقرار نماید. اینکه چرا امام خمینی به فلسفه تغییر ولایت فقیه به جمهوری اسلامی اشاره‌ای ننموده است؛ با هیچ کدام از آن دو بیان، توجیه نمی‌شود و اساساً امام در مقام بیان معضلی جدید است که ماهیتاً با معضل نخستین تفاوت دارد، هر چند پس از استقرار جمهوری اسلامی و مشاهده پاره‌ای از کاستی‌های آن، مجدداً ولایت فقیه را به منظور حفظ سلامت چنین نظامی، قانونمند می‌سازد.

همچنانکه قبلاً اشاره شد، امام خمینی «ولایت فقیه» را یک بار به صورت شفاهی در طی سیزده جلسه در نجف اشرف تدریس نموده و بار دیگر، همین مسأله را در جلد دوم از مجموعه پنج جلدی کتاب «البیع» به همان سبک نوشته‌اند. ایشان در این کتاب ابتدا به نقشه‌های دشمنان که برای نابودی اسلام به معرض اجرا گذارده شده، اشاره می‌کند و با بیانی مستدل به شبهاتی از قبیل اینکه اسلام در عصر تمدن و صنعت قادر نیست جامعه را اداره کند و یا اینکه موازین حقوقی آن برای حل مشکلات جامعه ناتوان است، پاسخ می‌دهند و در همین رابطه، اشاره می‌نمایند که القائنات دشمنان در ایجاد زمینه لازم برای جدایی دین از سیاست، حتی در حوزهای علمیه نیز اثر کرده است؛ به طوری که اگر کسی بخواهد درباره حکومت اسلامی سخن بگوید، باید تقیه کند. امام خمینی در ادامه، با بیان این واقعیت مسلم تاریخی که پیامبر اسلام (ص) خلیفه تعیین کرده است، این سؤال را مطرح می‌کند که آیا تعیین خلیفه برای بیان احکام است، بیان احکام که خلیفه

نمی‌خواهد، خلیفه برای حکومت است، برای اجرای مقررات و قوانین است. در اینجا، مهم این است که ما به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی معتقد شویم و در این صورت است که جایگاه خلیفه روشن می‌شود. امام خمینی در این اثر، مواردی را به عنوان دلایل ضرورت تشکیل حکومت اسلامی ذکر می‌کند که عبارتند از:

۱- عمل پیامبر در تشکیل حکومت؛

۲- ضرورت استمرار اجرای احکام الهی که فقط در زمان پیامبر ضرورت ندارد؛ بلکه برای همیشه است؛

۳- ماهیت و کیفیت قوانین اسلام که بدون حکومت قابل اجرا نیست؛ مثل: احکام مالی، دفاع ملی و احکام حقوقی و جزایی.

امام خمینی پس از بیان ضرورت حکومت اسلامی، به سابقه تاریخی انحراف از این اصل که به عصر بنی امیه باز می‌گردد و در دوران بنی عباس ادامه می‌یابد، اشاره می‌کند. با این بیان که روش آنها در حکومت، شیوه‌ای ضد اسلامی و به صورت نظام شاهنشاهی ایران و امپراتوری روم و فراعنه مصر بود و در دورانهای بعد نیز به همان اشکال غیر اسلامی ادامه یافت. حضرت امام تأکید می‌کند که عقل و شرع بر قیام برای تغییر این وضع حکم می‌کند، پس یک انقلاب سیاسی اسلامی ضرورت می‌یابد. علاوه بر این، لزوم وحدت امت اسلامی که بر اثر عوامل گوناگون داخلی و خارجی دچار تفرقه شده و نیز لزوم نجات مردم مظلوم و محروم که از تکالیف الهی مسلمین و بخصوص علماء می‌باشد، انجام یک انقلاب سیاسی را ضروری می‌سازد. ایشان در ادامه سپس با ذکر روایتی از فضل ابن شاذان در فلسفه تشریح حکومت، به لزوم تشکیل حکومت از نظر اخبار و روایات می‌پردازد.

بخش مهمی از کتاب ولایت فقیه، به بیان فرق حکومت اسلامی با سایر حکومتها اختصاص یافته است و به این نکته اشاره شده است که حکومت اسلامی، نوعی خاص از حکومت مشروطه است؛ یعنی مشروط به قوانین اسلام. بدین جهت از نظر امام خمینی، وظیفه قوه مقننه و مجلس قانونگذاری در واقع برنامه ریزی برای وزارتخانه‌های مختلف و تشکیلات حکومت در محدوده احکام اسلامی است، نه قانونگذاری

مصطلح در سایر حکومتها. ایشان در ادامه به شرایط زمامداران که مستقیماً ناشی از طبیعت طرز حکومت اسلامی است اشاره می‌کند و می‌فرماید پس از شرایط عامه مثل عقل و تدبیر برای زمامداری دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از: علم به قانون و عدالت.

در واقع مهمترین محور این کتاب، پاسخ به این سؤال است که «اکنون که شخص معینی از طرف خداوند برای احراز امر حکومت در دوره غیبت تعیین نشده است، تکلیف چیست؟» به دیده امام خمینی، اگر چه خداوند فرد معینی را بر حکومت در عصر غیبت تعیین نکرده است؛ لکن آن خاصیت حکومتی که از صدر اسلام تا زمان صاحب العصر علیه السلام موجود بود، برای بعد از غیبت هم قرار داده شده است. این خاصیت که عبارت از علم به قانون (اسلام) و عدالت باشد، در عده بی شماری از فقهای عصر ما موجود است که اگر با هم اجتماع کنند، می‌توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند.

امام خمینی در ادامه به این مطلب اشاره می‌کند که ولایت فقیه یک امر اعتباری عقلایی است و تمام اختیاراتی که پیامبر (ص) و ائمه علیهم السلام برای اداره جامعه داشته است، برای فقیه جامع شرایط نیز ثابت است و این ولایت واقعی جز جعل ندارد و فی حد ذاته شأن و مقامی نیست؛ بلکه وسیله انجام وظیفه اجرای احکام است.

بخش پایانی کتاب نیز به ضرورت برنامه ریزی طولانی برای رسیدن به هدف الهی اختصاص یافته است. (۴۹)

هدف از ارائه گزارشی از کتاب ولایت فقیه که شالوده‌اش در سال ۱۳۴۸ پی ریزی شده است، این بود که نشان دهیم دغدغه اصلی امام خمینی در سالهای میانی نهضت اسلامی، اثبات ضرورت اصل تشکیل حکومت اسلامی و در درجه بعد ویژگیهای حاکم اسلامی (فقیه جامع شرایط) بوده است. در اوضاع و احوالی که سلطنت پهلوی - حداقل در نوع مشروطه‌اش - ساختاری ضد اسلامی قلمداد نمی‌گردید و سکوت بسیاری از علمای دین، موجب بلا تکلیفی احکام اجتماعی اسلام می‌شد، امام خمینی دغدغه‌ای جز این نداشت که اولاً به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت پردازد و ثانیاً،

با تعیین عنوانی حاکم اسلامی در «فقیه»، به مشروطه خواهان بفهماند که ما «حاکم امین می‌خواهیم تا امانتداری کند و ملتها در پناه او و پناه قانون، آسوده خاطر به کارها و زندگی خود ادامه دهند.»^(۵۰) به سخنی دیگر: در گفتمانی که هنوز مشروطه خواهی، امیدی برای حل بحران مشروعیت سلطنت قلمداد می‌شد، امام خمینی معتقد بود که در درجه اول، سلطنت، انحرافی از خلافت یا حکومت یا حکومت اسلامی است و در درجه بعد، ماهیتاً کسی را در رأس هرم قدرت نگه می‌دارد که معمولاً در شخصی غیر معصوم (ع) به استبداد کشیده می‌شود. از این رو، در این کتاب کوشیده است که هم ضرورت سرنگونی سلطنت و برپایی حکومت اسلامی را ثابت کند و هم ویژگیهای اختصاصی حاکم اسلامی در عصر غیبت را از دل آیات و روایات استخراج نماید.

اما اینکه «فقیه» چگونه می‌خواهد ولایت داشته باشد؟ و به چه نحو قدرت سیاسی را متمرکز یا توزیع کند؟ آیا او جزء نهاد دولت است و یا اینکه نظارت عالی بر دولت دارد؟ اختیارات غیر منصوص او چیست؟ چه نهادهای مدنی در ولایت او می‌تواند شکل بگیرد؟ مکانیسم جلوگیری از تخلفات احتمالی او چیست؟ چگونه بر اجزای دولت نظارت می‌کند؟ و بالاخره چگونه انتخاب و به قدرت می‌رسد؟ اینها مهمترین سؤالاتی است که در این دوره به آنها پرداخته نشده و امام خمینی در عصر جمهوریت به آنها پاسخ داده است.^(۵۱) در واقع، جمهوری اسلامی، قالب جدید و نهایی حکومت اسلامی از دیدگاه امام است که هم به دغدغه‌های قدیم ایشان پاسخ می‌دهد و هم به مشغله‌های جدیدش؛ چرا که اولاً جمهوری اسلامی، ماهیتاً با سلطنت تفاوت دارد و موظف است در عین اجرای احکام اسلامی، به حقوق از دست رفته مردم توجه کند و ثانیاً، نظارت و هدایت عالی فقیه عادل را بر خود پذیرا می‌شود تا هیچ‌گاه از اهداف عالی حکومت اسلامی باز نمانده و منحرف نگردد:

«آنقدر به ولایت فقیه اثر مترقی بار است که در سایر این موارد (قانون

اساسی) که ملاحظه می‌کنید، معلوم نیست مثل آنجا باشد. یک نفر آدمی است

که همه جهات اخلاقی اش و دیانتی اش و ملی بودنش و علم و عملش ثابت

است پیش ملت و خود ملت این را تعیین می‌کند ان شاء الله. بر اینکه مبادا

خیانت بشود، همان رئیس جمهوری که ملت خودشان تعیین می‌کند ان شاء الله، دیگر از این به بعد امین تعیین می‌کند. لکن معذک برای محکم کاری یک فقیهی که عمرش را صرف در اسلام کرده است... که نگذارد این (رئیس جمهور) خلاف بکند.»^(۵۲)

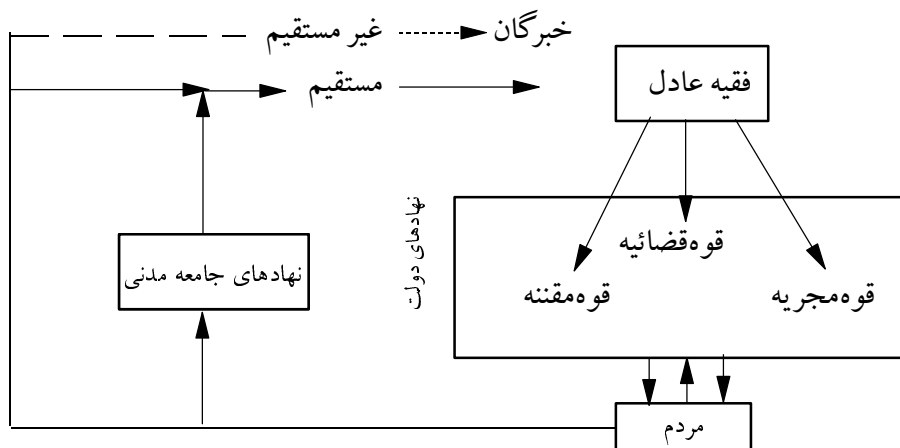
با توجه به مطالبی که گفته شد، بدین نتیجه رسیدیم که اولاً، نظریه متأخر و نهایی امام خمینی در باب حکومت اسلامی، همان جمهوری اسلامی است و ثانیاً، در سایه چنین تلفیقی است که می‌توان به آرمانهایمان در باب حقوق مردم و اجرای شریعت دست یافت. در عین حال، استقرار جمهوری اسلامی نمی‌تواند به همه دل‌نگرانیها و مشغله‌های فکری امام خمینی پایان دهد. در واقع، نگرانی مستمر ایشان، بر خاسته از رهیافتی است که در باب «قدرت» دارد. هر چند در نگرش عرفانی - اخلاقی امام خمینی، قدرت ذاتاً خیر و کمال است؛ لکن عامل دیگری به نام «نفس اماره» می‌تواند آن را به فساد کشاند، و هر ساختاری از قدرت سیاسی را به استبداد منتهی نماید. از این رو، تبدیل صرف سلطنت به جمهوری اسلامی، مانع از استبداد نمی‌شود و ممکن است جمهوری اسلامی، خود به روایتی دیگر از دیکتاتوری مبدل گردد. نظارت و ولایت «فقیه»، راهکاری که امام خمینی از طریق آن به این دل‌نگرانی پایان می‌دهد. ترکیبی که از این پس، چهره جمهوری اسلامی را متغیر می‌سازد، از سه مؤلفه زیر فراهم می‌آید:^(۵۳)

الف - در این ترکیب، فقیه نه رئیس دولت است و نه جزئی از آن؛ بلکه با فرض وجود فاصله‌ای میان او و نهاد دولت، بر عملکرد دولت نظارت عالیه دارد و از اختیارات منصوص خود، جهت هدایت و کنترل آن بهره می‌جوید. در این روایت، فقیه یک پا در نظارت دارد و یک پا در ولایت، و به سخنی دیگر، در حد فاصل ناظر و حاکم به سر می‌برد.

ب - نظارت تنها وظیفه فقیه نیست؛ بلکه علاوه بر او، سایر نهادهای مدنی نیز بر دولت نظارت می‌کنند.

ج - فقیه نیز خود از طرق مختلفی که شامل عدالت، نصیحة ائمة المسلمین، لزوم مشورت و خبرگان رهبری می‌شود، مورد نظارت قرار می‌گیرد و با از دست دادن

شرایطش، خود به خود منزل می‌گردد.



در این قرائت، ولایت فقیه، خارج از نهاد دولت است و علاوه بر اینکه خود، عوامل کنترل‌کننده بسیاری در درون و بیرون دارد، به هدایت و کنترل دولت می‌پردازد و در یک پروسه کاملاً خطیر از ماهیت مردمی و اسلامی جمهوری اسلامی حفاظت می‌نماید. از این رو، ولایت فقیه نه خود، روایتی از استبداد دینی به حساب می‌آید و نه اسباب به استبداد کشیدن نهاد دولت را فراهم می‌آورد:

«دولت اسلامی اگر با نظارت فقیه و ولایت فقیه باشد، آسبیبی بر این مملکت وارد نخواهد شد... ولایت فقیه که آنطور اسلام مقرر فرموده است و ائمه ما نصب فرموده‌اند، به کسی صدمه وارد نمی‌کند، دیکتاتوری به وجود نمی‌آورد. کاری که بر خلاف مصالح مملکت است، انجام نمی‌دهد. کارهایی که دولت بر خلاف مسیر ملت و بر خلاف مصالح کشور انجام دهد، فقیه کنترل می‌کند، جلوگیری می‌کند»^(۵۴) (فقیه) اگر یک گناه صغیره هم بکنند، از ولایت ساقط است، مگر ولایت یک چیز آسانی است که بدهند دست هر کس... ما می‌خواهیم که فقیه باشد که جلوی دیکتاتورهای را بگیرد، نگذارد رئیس جمهور، دیکتاتوری کند، نخست وزیر دیکتاتوری کند... نه اینکه بخواهیم

دیکتاتوری درست کنیم» (۵۵)

در جایی دیگر، در قبال کسانی که مخالف حضور ولایت فقیه در قانون اساسی هستند می‌افزاید:

«مع الاسف اشخاصی که اطلاع ندارند بر وضعیت برنامه‌های اسلام، گمان می‌کنند که اگر چنانچه ولایت فقیه در قانون اساسی بگذرد، این اسباب دیکتاتوری می‌شود. در صورتی که ولایت فقیه است که جلوه دیکتاتوری را می‌گیرد. اگر ولایت فقیه نباشد، دیکتاتوری می‌شود... آن فقیهی که برای امت تعیین شده است و امام امت قرار داده شده است، آن است که می‌خواهد این دیکتاتوریه‌ها را بشکند و همه را زیر بیرق اسلام و حکومت قانون بیاورد، اسلام حکومتش حکومت قانون است.» (۵۶)

و در نهایت، امام خمینی ضمن تأکید بر این نکته که ولایت فقیه ریشه در عقاید شیعه دارد و مخترع آن، مجلس خبرگان اول نیست می‌فرماید:

«اگر امیر المؤمنین سلام الله علیه یک آدم دیکتاتوری بود، آن وقت فقیه هم می‌تواند دیکتاتور باشد. دیکتاتوری در کار نیست، می‌خواهیم جلوی دیکتاتوری را بگیریم. ولایت فقیه، ولایت بر امور است که نگذارد این امور از مجاری خودش بیرون برود، نظارت کند بر مجلس؛ بر رئیس جمهور که مبادا یک پای خطایی بر دارد... ولایت فقیه ضد دیکتاتوری است نه دیکتاتوری.» (۵۷)

پی نوشتها:

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۱۳، مورخ ۵۷/۷/۱۶
۲. همان، ص ۴۷، مورخ ۵۷/۲/۱۶
۳. همان، ج ۸، ص ۸۶
۴. امام خمینی، ولایت فقیه، چاپ اول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، بهار ۱۳۷۳، ص ۳۳.
۵. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۸، ص ۶۳.
۶. همان، ج ۲، ص ۳۶، مورخ ۵۷/۷/۲۲.
۷. همان، ج ۵، ص ۳۶۷، مورخ ۵۸/۱/۲۱. امام خمینی پس از بیان ویژگیهای جمهوری اسلامی، تصریح می‌کند که آن چیزهایی که در طاغوت بود، در جمهوری اسلامی نیست.
۸. همان، ج ۴، ص ۲۱۳، مورخ ۵۷/۱۰/۲۳.
۹. همان، ص ۱۵۷، مورخ ۵۷/۱۰/۱۸.
۱۰. همان، ج ۲، ص ۱۵۹، مورخ ۵۷/۷/۲۲.
۱۱. همان، ص ۲۶۰، مورخ ۵۷/۸/۱۰.
۱۲. همان، ص ۱۵۹، مورخ ۵۷/۷/۲۲.
۱۳. همان، ج ۳، ص ۵۲، مورخ ۵۷/۸/۱۶.
۱۴. همان، صص ۲۵۸-۲۵۹، مورخ ۵۷/۹/۸.
۱۵. همان، ص ۳۳، مورخ ۵۷/۸/۱۵.
۱۶. همان، ج ۲، صص ۱۵۵-۱۵۶، مورخ ۵۷/۸/۱۰.
۱۷. همان، ج ۳، صص ۱۴۱-۱۴۲، مورخ ۵۷/۸/۲۲.
۱۸. همان، ج ۲، ص ۳۵۱، مورخ ۵۷/۸/۲۲.
۱۹. در جایی دیگر امام خمینی اذعان می‌نماید که چنین حکومتی را از «رویه پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع)» الهام گرفته است. (همان، ج ۳، ص ۲۷، مورخ ۵۷/۸/۱۵، مصاحبه با المستقبل).

۲۰. همان، ج ۲، ص ۲۵۹، صص ۳۰۲-۳۰۴ و ۴۵۷.
۲۱. همان، ج ۳، ص ۱۴۰، مورخ ۵۷/۱۰/۲۶.
۲۲. همان، ج ۲، ص ۲۱۶.
۲۳. همان، ص ۱۳۰. امام خمینی در جای دیگر می‌افزاید: اگر جمهوری به استبداد کشیده شود با رژیم سلطنتی هیچ تفاوتی ندارد و تنها در لفظ مغایرت دارند. (ج ۲، ص ۲۰۵)
۲۴. همان، ج ۳، ص ۱۷۸، مورخ ۵۷/۸/۲۶.
۲۵. همان، ج ۲، ص ۱۶۸ و ۲۵۹.
۲۶. همان، ج ۷، ص ۷۲، مورخ ۵۸/۳/۲۱، پیام امام در جواب وزیر خارجه ترکیه.
۲۷. همان، ج ۵، ص ۱۸۶، مورخ ۵۷/۱۲/۱۸.
۲۸. همان، ص ۱۲۲، مورخ ۵۷/۱۲/۹.
۲۹. همان، ج ۱۱، ص ۲۲، مورخ ۵۷/۹/۲۵.
۳۰. همان، ص ۱۲۹.
۳۱. همان، ص ۲۲.
۳۲. همان، ج ۱۰، ص ۱۵۵، مورخ ۵۷/۸/۱۶.
۳۳. همان.
۳۴. همان، ج ۶، صص ۲۵۶-۲۵۷، مورخ ۵۸/۳/۳.
۳۵. همان، ج ۱۱، ص ۲۲، مورخ ۵۸/۹/۲۵.
۳۶. همان، ج ۳، ص ۱۴۵، مورخ ۵۷/۸/۲۲.
۳۷. همان، ج ۹، ص ۲۶۱، مورخ ۵۸/۷/۱۴.
۳۸. همان، ج ۷، صص ۱۶-۱۷، مورخ ۵۸/۳/۸.
۳۹. همان، ص ۲۵۸، مورخ ۵۸/۴/۱۳.
۴۰. همان، ص ۹۳، مورخ ۵۸/۳/۲۳.
۴۱. همان، ج ۲، ج ۲۵۰، مورخ ۵۷/۸/۱۶.
۴۲. همان، ج ۳، صص ۱۱۰-۱۱۱، مورخ ۵۷/۱۰/۲۳.
۴۳. همان، ص ۷۵، مورخ ۵۷/۱۰/۱۸.
۴۴. همان، صص ۸۲-۸۱، مورخ ۵۷/۱۰/۱۹.
۴۵. همان، ج ۲، ص ۲۵۷، مورخ ۵۷/۸/۱۶.
۴۶. همان، ج ۳، ص ۱۱۵، مورخ ۵۷/۱۰/۲۴.
۴۷. همان، صص ۷۵-۷۸، مورخ ۵۷/۱۰/۱۸.

۴۸. محسن کدیور، حکومت ولایی، نشر نی، تهران ۱۳۷۷، ص ۱۷۶.

۴۹. همان، ص ۱۷۷.

۵۰. امام خمینی، ولایت فقیه، چاپ اول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، بهار ۱۳۷۳.

۵۱. همان، ص ۱۲۸.

۵۲. یکی از قرینه‌هایی که روشن می‌کند که دغدغه امام خمینی در مبحث ولایت فقیه بیشتر اصل ولایت برای «فقیه» است نه چگونگی ولایت او، آن است که در قانون اساسی اول (۵۸) پیش از آنکه به اختیارات ولی فقیه اشاره شود (برعکس قانون اساسی دوم در سال ۶۸)، به صفات و ویژگیهای او توجه شده است.

۵۳. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۵۵، مورخ ۵۸/۸/۱۶.

۵۴. بنابراین قرائت، راه جمع ولایت و جمهوریت، آن است که اولاً شارع تنها شرایط زمامدار را معین کرده است، ثانیاً ولایت به معنای حکومت است نه به مفهوم ولایت شرعی بر محجورین، ثالثاً نوع حکومت در اندیشه سیاسی امام، جمهوری اسلامی است که انتخاب یا رد آن بسته به رأی مردم است و بالاخره اینکه «فقیه» به منظور پاسداری از چنین حکومتی، نظارت عالیه دارد.

۵۵. همان، ج ۹، ص ۱۷۰ مورخ ۵۸/۶/۲۸.

۵۶. همان، ج ۱۱، ص ۳۸، مورخ ۵۸/۹/۲۶.

۵۷. همان، ج ۱۰، ص ۱۷۴، مورخ ۵۸/۸/۱۸.

۵۸. همان، ج ۱۰ صص ۲۷ و ۲۹، مورخ ۵۸/۷/۳۰.